

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical	تاریخی
------------	--------

یادداشت:

ضمن ابراز امتنان خدمت آقای "رنا" از بابت نبشته تاریخی شان، تشریف آوری شان را به پورتال "افغانستان آزاد-آزاد افغانستان" خیر مقدم گفته، امیدواریم با همکاری های همیشگی خود بر غنای پورتال مورد علاقه شان بیفزایند.

با عرض حرمت

از طرف اداره پورتال AA-AA

محمد سرور رنا

14.05.09

کتاب مفقود نشده، به سرقت برده شده

کتاب خاطرات و چشم دید دانشمند فقید دکتور عبد الرحیم نوین وزیر مطبوعات حکومت سردار محمد داوودخان شهید از گذارشات بعضی کارها و فعالیت های ریاست جمهوری سردار موصوف مخصوصاً جریانات کودتای کمونست ها را که بعد از نجات از محابس خلقی و پرچمی نوشته بود قرار اظهارات پسرش قبل از این که چاپ شود مفقود گردیده است. من معتقدم کسی که به اهمیت آن متوجه بوده و ارزش آن را میدانست یقیناً به دست آورده و شاید در موقع مناسب به نام خود طبع کند در صورتیکه اهمیت آن کتاب در آنست که به نام خود نویسنده اصلی که وزیر مطبوعات، منشی مجلس وزراء، دوست و همکار رئیس دولت بود باید نشر گردد، در غیر آن فاقد اهمیت میباشد.

محترم دکتور نوین فقید، دکتور طب، نویسنده و ژورنالیست توانا، ناشر مجله ترجمان، سرطیب قسمت ولادی شفاخانه مستورات شهر کابل واقع جاده میوند، وزیر مطبوعات و منشی مجلس وزرای دوران حکومت سردار محمد داوودخان یکی از جمله همکاران و دوستان شخصی وی بودند.

من از چند نگاه با این دانشمند فقید دوستی و ارتباط شخصی داشتم.

1- چون همسایه منزل برادرم بودند با ایشان رفت و آمد داشتیم به علاوه معالجه مریضیه های جنس نسوان فامیلی ما بودند.
2- در همان ایام و موقعیکه من در وزارت مطبوعات و ریاست رادیو کابل در کنار دانشمندان مطبوعات افتخار شاگردی شان را داشتم او هم علاوه بر خدمت طبابت در امر نشرات نیز سروکار داشت که زیاد با هم میدیدیم. و در مورد جریانات روز وطن و اوضاع جهانی تبادل نظر می نمودیم و دوستان خوبی بودیم.

بعد از انجام تحصیلات بکلوریا همینکه من جهت ادامه تحصیلات عالی عازم خارج گردیده و از وطن دور شدم، مخصوصاً در اثر وقوع حادثات ناگوار کودتاها و بدبختی های پی در پی، سقوط سلطنت چهل ساله اعلیحضرت محمد ظاهر شاه، شهادت محمد داوود با فامیل و یکعده همکاران و رویکار آمدن حکومت کمونیستی و متعاقباً با ایجاد حکومت خود سربی جلویه نامهای اسلامی که باعث سقوط امنیت و نظامهای قانونی و مهاجرت های دسته جمعی فامیل ها گردید از حال یکدیگر بیخبر ماندیم، بعد از چند سال موقعیکه ذریعه تیلیفون با فامیل در کابل صحبت میکردم از آمدن او در آلمان خبر دادم معلوم گردید که وی با روی کار آمدن کارمل همینکه از زندان نجات یافته به نام تداوی وارد این کشور گردیده و بعد از تقاضای پناهندگی سیاسی در یکی از شفاخانه های منطقه بیر یونی واقع شمال آلمان به حیث دکتور ولادی داخل خدمت گردیده است. من به کمک پولیس ادرس وی را یافتم، و بعد از تماس تلفونی با فامیل نزدش رفتم و چند روزیکه یکجا گذشتانیدیم نهایت دلچسپ و خاطره ای فراموش ناشدنی من میباشد دیدار اول که بعد از چندین سال دوری صورت گرفت بسی تراژیک بود، هر دو جانب نتوانستیم جلوشک چشمان خود را که بی مهابا فرود میریخت بگیریم.

در تمام مدت چهار روزیکه آنجا بودم روزانه او مجبوری رفتن وظیفه بود، اما شب که با هم می نشستیم از روزهای سخت و سرگذشت دردناک گذشته که هر دو در دوران مختلف در محبس پلچرخ سپری کرده بودیم میگفتیم و میشنیدیم و احساس کوچکتزین خستگی نمیکردیم.

فردا صبح هنگامی که جانب وظیفه میرفت کتابی را که خودش نوشته و تا هنوز طبع نگردیده بود به دستم داد و گفت تا عصر که برگردم بخوان شامل چشم دید های خودم از یک قسمت جریانات اولین جمهوریت ، فعالیت و اجرات و مشکلات اولین رئیس جمهور و توضیح پیشآمدهای قدرتهای خارجی و ناجوانمردیهای بعضی از آنها و گاهی بیچارگیهای رئیس دولت افغانستان، سبب حبس و خلاصی خودم ، جنایات غیرقابل بخشش کارکنان خاد و محابس افغانستان میباشد بعد از مطالعه آن متوجه میشوی که در پشت پرده سیاست بین المللی چه میگذرد و قدرتمندان بزرگ و خودسر جهان باز مامداران کشور های مانند افغانستان چگونه معاملات ناجوانمردانه ، چال ، فریب ، دروغ و وحشت انجام میدهند که رئیس جمهور افغانستان بارها سوی آسمان نگرسته و می گفت خداوند هیچ کشو را ضعیف ، محتاج و بیچاره نسازد من با خنده برایش گفتم این کشور ، ضعیف و بیچاره نبود اما از استعدادها و منابع سرشار و خداداد آن استفاده نشده است و این جمله را اضافه کردم مدیر مجله ای ترجمان که بودی بسیار آدم خوب بودی اما وزارت تو را خراب ساخت به چشمانم نگرست متبسمانه گفت وزارت چشمانم را باز و از راز های پشت پرده آگاه ساخت بی مسؤولیت حرف زدن آسانست در بنبار بحث نمیکم زیرا جریانات امروزی کشور ما نتیجه بد بدبینی و بی اعتمادی و بیخبری و مباحث بیمورد مامیاشد این کتاب را که خواندی و از راز های پشت پرده سیاستهای قدرتمندان آگاه شدی آنگاه مشکلات را میدانی، نخواستم با ادامه جروب بحث خاطرش را آزرده سازم خاموشی اختیار کردم

در ضمن توضیح بعضی مطالب دیگر گفت ، درین کتاب دوجای سفید مانده که بعد از پرسیاختن آن قابل نشر میگردد، کتاب را داد، خنده کنان رفت فکر میکنم کتاب مذکور در حدود سیصد صحیفه یا چیزی بیشتر نوشته شده بود من در مدت سه روز که در آنجا بودم، از صبح تا موقعیکه دکتور بخانه بر میگشت آنرا می خواندم الحق کتاب را که شامل خاطرات چشم دید خودش بوده نهایت دلچسپ و روان نوشته و در ضمن، علاوه بر توضیح اشتباهات ریس دولت بر سطح نگرانی بعضی از سران کشور های بزرگ و اروپایی که در مورد وطن ما مرتکب شده اند نیز اشاراتی کرده بود، در یکی دوجا؛ مذاکرات تند و تلخ ، مشورتی، خوشبینانه یا بدبینانه بعضی نمایندگان فوق العاده و سفرای ممالک مختلف را نیز روشن ساخته بود ، مخصوصا که از روی برخی گذارش مذاکرات و جروب بحث و برخوردهایی مجلس وزرا در مورد قضایای پشتونستان ، آب هیرمند ، و روابط با همسایگان پرده برداشته کتاب را بسیار دلچسپ ساخته بود .

من در مدت دوسه روزیکه آنجا بودم بیشتر از نصف آنرا خواندم ، از آنجائیکه در آن موقع منم مصروفیت داشته و بیشتر توقف نمیتوانستم؛ جانب مونسش برگشتم، کتاب چون طبع نگردیده بود با اصرار آقای دکتور با خود بیاوردم لذا باقی آن ناخوانده ماند. چند بار که تلفونی با هم صحبت کردیم من درباره طبع آن کتاب توصیه کرده و متذکر گردیدم که برای نسل کنونی و نسلهای آینده مفید و روشنگر بسی وقایع مجهول و پشت پرده میباشد ، همیشه از مریضی لعنتی که دامنگیرش شده بود شکایت داشت.

آن لحظه ای که پسرش خبر فوت او را ابلاغ کرد ، سخت تکان دهنده و درد آور بود . روزی که جهت اشتراک در مراسم تشییع جنازه اش که به کمک "جناب حکمتیار" به پاکستان منتقل میگردد فرانکفورت رفتم به پسرش توصیه کردم که متوجه کتاب پدرش باشد ، وعده کرد که در برگشت آنرا پیدا کرده در حفظ و چاپ آن میگوید . بعد از عودت از پاکستان ، بار دیگر توصیه خود را در آن باره تکرار کردم ، متأسفانه گفت کتاب را نیافتم مفقود شده به جوا بش گفتم ، هر کسیکه از آن اطلاع داشت چون متوجه اهمیت آن بود به سرقت برده است . تذکر قبلی را تکرار کرده می گویم اهمیت کتاب مذکور در آنست که به نام خود نویسنده باید نشر گردد ، والا به هر نام دیگر که انتشار یابد فاقد آن اعتبار و ارزش میباشد

به خاطر خواننده محترم شاید باشد ، قبلا متذکر شده بودم موقعیکه جناب نوین کتاب را به دستم داد گفت دوجا در کتاب سفید مانده که بعد از پرسیاختن آن قابل نشر میگردد، اما جاها را نشان نداد و با خنده گفت در حین خواندن کتاب متوجه آن خواهی شد، خدا کند که آنرا پریتوانی یکجای آنرا بیاقتم که اینک درینجامینگارم (البته عین جملات و کلمات نویسنده نه بلکه شامل مفهوم مطلب آن میباشد) [در همان لحظاتی که غرش جبهتهای جنگی و فیر گلوله های توپهای کمونیستان در فضای شهر کابل ، مخصوصا در مناطق مورد توجه شان بر طبق پروگرامهای آنها می پیچید ما همه در حضور رهبریه شمول برادرشان سردار محمدنعیم خان و بعضی جنرالان نشسته و درباره اوضاع جاری مذاکره و تبادل نظر داشتیم ، قدیر وزیر داخله اصرار داشت باید سر آن کمونیست که محبوس هستند محاکمه صحرایی و فوری اعدام شوند، زیرا اوضاع در موقعیت خطرناک قرار یافته اگر آنها نجات یابند فجایع غیر قابل تصوری و وقوع میپيوندند که نجات از آن ناممکن است. سردار مرحومی با عصبانیت بعلیه این نظریه فرمود چنین اقدام ها يعجولانه و غیر مسؤولانه نه تنها در برابر مردم خود ما بلکه در مقابل مردم جهان نیز ما را اجنابتکار مینمایاند به علاوه از چند وطن فروش و نوکران بیگانه شخصیت های بزرگ ملی و سیاسی میخواهید بسازید این نظریه بسیار مضحک و مسخره است که با تا نید عبد المجید خان لوی خا نوال مواجه گردیده و سایرین هر کدام خاموشانه به سوی یکدیگر مینگریستند

وزیر داخله برخاست و از اطاق برآمد چند دقیقه بعد من نیز نظریه ضرورت از مجلس خارج شدم در گوشه دهلیز قدیر وزیر داخله را دیدم با کسی تلفونی صحبت دارد اما از آواز بلندش معلوم میگردد که قهر بوده و با عصبانیت میگوید درین لحظه از سردار امرگر رفتن و فرستادن مشکل و از ناممکنات است من به حیث وزیر داخله امر میکنم و همین آواز مراحبیت امر ثبت و قید کرده همه را اعدام بکن همینکه آدم برایت تحریری سندهم میدهم . بعد از مکث مختصر ، نمیدانم از جانب مقابل چه شنید با صدای بلند و چهره خشمگین داد میزد که من امر میکنم ، ندانستم با کدام شخص صحبت میکرد که او امرش را قبول نداشت گوشک تلفون را با عصبانیت به جایش گذاشت و با صدای بلند گفت همه وطن فروش،

جنایتکار و خاین شده اند. به سویم نگر نیست و گفت درین موقع و حالت امر رهبر را میخوانند در حالیکه جناب رئیس جمهور، با خوش بینی در اوضاع و اعتماد به گپهای وزیر دفاع که رفته قواهای وفادار را به کمک میخواند متوجه نیست که در بیرون چه حال و روزگار آمده و چه دستهای کار میکند؟ من همایش مزاح داشتم گفتم او پدر لعنت کی را میکشی؟ جواب رهبر را چه میگوئی؟ بدون کوچکترین تأمل گفت من تمام آن جنایتکاران را میکشم وطن و مردم را از مصیبتی که آمدنی است نجات میدهم، بعد از آن سردار مرا اعدام کند این را گفت و داخل اطاق سردار رفت [در کتاب مذکور یکی جای همین اسم، سفید و خالی مانده بود یعنی دکتور موصوف نمیدانست که وزیر داخله با کدام شخص صحبت داشت اما جای سفید دوم چون کتاب را تا آخر خوانده و از خودش هم نپرسیدم لهذا نزد من مجهول ماند و اما علت حبس خود را اینگونه اظهار داشت: کمونیستها میخواستند تصمیم نهائی سردار محمد داوود خان را در مورد سران خلق و پرچم بعد از اینکه آنها را محبوس ساخت بدانند که از چه قرار بوده؟ و خود رئیس دولت در آن مجلس چه گفته و چگونه اظهار نظر کرده؟ چون دکتور نوین منشی مجلس وزراء بود میخواستند از زبان او که صحیح و ثقیه میدانستند بشنوند. در صورتیکه قرار اظهار آقای نوین او در آن روز در مجلس وزراء موجود نبوده اما کمونیستان این ادعای او را به تصور اینکه از بیان حقیقت طفره میبرد نمی پذیرفتند و فشار جزا هارا سنگین تر میساختند که تا سرحد ناخن کشیدن رسید قرار بیان جناب نوین در همان لحظه ای که سروری رئیس خاد ناخن انگشت پنجم دست چپ او را میکشید و وی با اظهار سوگند داد میزد که در آن مجلس وزراء من حاضر نبودم یک سرباز با عجله وارد اتاق شده در گوش سروری جلاذ چیزی گفت و او با سرباز مذکور یکجا از اتاق بیرون رفته و بعد از چهار یا پنج دقیقه برگشته و خطاب به وی گفته، در بنباره تافردا خوب فکر میکن و به حق خود ظلم روا مدار بعد از بیان حقیقت باتو دیگر کاری نداریم والا فردا دستها و پاهایت ناخن نخواهند داشت. اما بعد از همین لحظه، سلسله تحقیق در بنباره قطع گردید.

چون در نزد من که اینک بیانگر گفتار دانشمند فقید میباشم این حقیقت که ناخنهای پنج انگشت دست چپ مرحومی کشیده شده یا تنها از انگشت آخرین آن، مجهول میباشد طوریکه به محترمه خانم شان رجوع کرده و در مورد روشن شدن این حقیقت کمک خواستم فرمودند از آنجائیکه من تحمل شنیدن این واقعات را نداشتم نمیخواستم در بنباره کسی چیزی بگوید یا چیزی بشنوم لهذا اطلاعی ندارم. اما پسر شان که بحیث انجنیر کامپیوتر در ایالات متحده امریکا مشغول کار میباشد نمبر تلیفون یکی از دوستان و رفیق زندان پدر خود «جناب کوچی» که در عصر حکومت محمد داوود خان سفیر کبیر در بلغاریا بود به من داد، طوریکه از اوشان کمک خواستم فرمودند در موقع تحقیق و ناخن کشی مرحوم دکتور نوین من در کوته قفلی های پلچرخی محبوس بودم که ناخن کشیدن را به چشم ندیده ام اما پس از آنکه با جناب شان هم اتافی شدم از کشیدن ناخن خود که توسط سروری جلاذ عملی شده قصه میکرد. به علاوه جناب کوچی گفتند که در زندان رویه و رفتار با جناب حقوقی لوی خاں نوال و جناب نوین وزیر مطبوعات حکومت محمد داوود خان مرحومی زننده و شدید بود.

بر میگردم به گفتار جناب دکتور نوین که درباره بعضی صحنه های روز کودتای کمونیستان چنین اظهار داشت: روز کودتا به من تلیفون شد که در حضور سردار مجلس وزراء دایر است بیائید، همه وزراء با یکعده جنرالان مورد اعتماد سردار در ارگ جمع شدیم و در بنباره مباحث مختلف صورت گرفت، وزیر داخله هی اصرار در، محاکمه و اعدام داشت که با مخالفت شدید عبد المجید خان و خود رئیس جمهور مواجه گردید.

شخص رئیس دولت طوریکه قبلا هم اشاره کردم موضوع را آنقدر مهم فکر نمیکرد و به این نظر رسولی وزیر دفاع که به غرض انتقال قوای دارالامان به کابل مجلس را ترک گفته و رفته بود و همچنین به کمک سایر نیروهای نظامی اطمینان داشت که به کمک میرساند و اینگونه بیچاره و تنها نمی ماند در حالی که از اوضاع و جریانات معلوم میگردید پلانهای دشمن قبلا تهیه شده بود و هر کدام یکی به تعقیب دیگر اجرا میگردید رفقای ما هر یکی در حالت پریشانی مانند گوسفندی که خود را در مقابل گرگی ببینند مشوشانه یکی به سوی دیگر نگر بسته گاه در جلسه صحبت می کردند، گاهی برخاسته بیرون میرفتند و برمی گشتند. من در یک گوشه دهلز با سردار محمد نعیم برادر سردار درباره این بد بختی وطن و علل آن صحبت می کردیم اومی گفت در میان دوستان و همکاران ما مار های آستین موجود بود که از حسن اعتماد ما سوء استفاده کرده اند. و این را وقتی میدانیم که هیچ نمیتوانیم. من گفتم شاید والا حضرت اطلاع داشته باشند در جلسه قبلی که بعد از قتل خیبر صورت گرفت، قدیر وزیر داخله بایکعده دیگر عرض کردیم که سران کمونیستان فوری گرفتار و توسط محاکمه صحرائی باید اعدام شوند رهبر با عصبانیت مخالفت فرمودند در همین لحظه که ما صحبت میکردیم وزیر داخله با عجله آمده از سردار محمد نعیم خان پرسید در مورد پیشنهاد سفیر فرانسه به رفتن در آن سفارت چگونه تصمیم اتخاذ فرمودید؟ («چون من ازین موضوع اطلاع نداشتم متعجبانه سوی آنها میدیدم بعدا فهمیدم که سفیر فرانسه به آنها پیشنهاد کرده که به آن سفارت پناه ببرند محفوظ میمانند») سردار نعیم خان گفت برادر من این پیشنهاد را برای خود نپذیرفته و گفت برای من شرم است که به حیث یک سرباز به منظور نجات از مرگ، در وطن خود به سفارت خارجی پناه ببرم مرگ هزار بار ترجیح دارد، اما رفتن دیگران به شمول اعضای فامیل را قبول کرده و دستور دادند که همه فوری آنجا بروند. اما همینکه خانم شان نیز رفتن به سفارت را نپذیرفته و گفت من در زندگی و مرگ شوهرم شریک میباشم همه تصمیم به ماندن در همینجا را گرفتند..

در همین موقع آواز فیرتفنگ و تفنگچه و بمباری طیارات جنگی و فغان و ناله ها؛ لحظه به لحظه زیاد تر و شدیدتر استماع میگردید سردار محمدنعم خان از جا برخاسته میخواست داخل اتاق که همه موجود بودند برود همینکه درخواست گلوله بدستش اصابت کرده و دست خود را محکم گرفته داخل اتاق رفت

خلاصه پس از آنهمه سروصداها، ناله و فغانها، آواز فیرتفنگ و تفنگچه و گلوله باریها، لحظه به لحظه چنان احساس میگردید که اوضاع دیگرگون شده و به سوی خاموشی میرود و هر یکی در جستجوی محل امن بوده میخوانند پنهان شوند. من، وزیرمخابرات، بعضی وزرای دیگر و بعضی جنرالان در جاهای امن که درین عمارت موجود بود داخل گردیده هر یکی میکوشیدیم خود را از نظرها دور و از اصابت گلوله و کشته شدن به صورت مؤقت نجات بخشیم

در مدت کمی همه جا را سکوت مرگبار فرا گرفته، جز آواز قدمهای بعضی اشخاص که آهسته حرکت میکردند و گاهگاهی گپ و سخن آرام و کم صدا دیگر چیزی استماع نمیگردید. اما فهمیده می شد که کار هائی انجام می یابد. بعداً فهمیده شد در خلال آن خاموشی مؤقتی جنازه ها را به جاهای لازم انتقال میدادند. پس از انجام این عملیات، سربازان و صاحبمنصبان در جستجوی زنده یا مرده ای دیگر که اسم شان در لستی که به دست داشتند نوشته شده بود گردیدند. هر یکی را که می یافتند نام و رتبه و پیرا پرسیده و با همان لستها مطابقت میدادند، آنگاه با یک سرباز نزد شخص مؤظف میفرستادند. پس از خاتمه عملیه جست و جو، بعضی ازین اشخاص تحت مراقبت، اگر مرتبط با کمونیستان بود مرخص گردیدند، یکعه که در آن لحظه مجهول و یا هدایت طلب بودند در اطاقهای مختلف تقسیم گردیدند آنهایی که دشمنان ثابت و شناخته شده بودند در همان شب به پلچرخی انتقال یافتند

در همان لحظه ای که سرباز مرا به مؤظفین معرفی میکرد خانم سردار محمدنعم را دیدم فکر میکردم همه زنده هستند، یکی از رفقا گفت متأسفانه جزمین خانم و نوه اش که زیر میز پناه برده بود و سالم مانده اند دیگران همه به شهادت رسیده اند آقای نوین در همین قسمت ضمن خنده گفت در یکی از اتاقهای تاریک محل پنهان شدگان در همان لحظه که یکی از صاحب منصبان کمونیستی مشغول جست و جو بود یکی از رفقای ما را نامش را نمی گیرم یافت همین که نور چراغ دستی را برویش انداخت و گفت نام و محل کار خود را بگو، وی خود را معرفی کرد، آنصاحب منصب برویش دیده اظهار داشت عجب دوستان و همکاران وفاداری بودید، رهبر خود را بدهن کلشنکوف داده و خود فرار کردید؟ او به جوابش گفت: «چرخ بازیگر ازین بازی ها بسیار دارد»

همینکه ما زنده ماندگان یکدیگر را دیده و از شهادت دوستان اطلاع می یافتیم احساس شرمساری میکردیم [این بود گوشه ای از گفتار و مندرجات کتاب گزارشات تراژیک دوست محترم و دانشمند مرحوم دکتور نوین. اما ضایعه بزرگ و نهایت تأسف او راست اگر آن کتاب پیدا نشده و از نشر باز ماند و کسی که آنرا قید کرده باشد به نظر من جنایتکار و عمل او غیر قابل بخشش است

میخواستم به مونشن برگردم موقع خدا حافظی با آن دوست دانشمند، در گوشم گفت مریضی هستم که مدت کمی شاید زنده باشم من خندیدم و گفتم امیدوارم که سالهای طولانی زنده بمانی با خاطر پریشان مونشن آمدم در ضمن صحبت با استاد گرانقدر و محترم جناب سید قاسم رشتیا مؤرخ و نویسنده درباره دکتور موصوف و کتابش صحبت کردم گفت کتاب خود را به من فرستاده بود خواندم خوب نوشته چون چشم دید خودش و حقایق ثق و قایع و جریانات قابل اعتبار میباشد مخصوصاً که در بعضی موضوعات و مطالب مهم و معلوماتی دلچسپ انگشت گذاشته بر اهمیت کتاب افزوده است

درینجا که عرایض من خاتمه مییابد به ارواح پاک تمام شهدای این راه درود و تحیات و به کمونیستان جنایتکار هزاران نفرین گفته و هم امیدواریم روزی یکی از فرزندان جناب دکتور بتواند آن کتاب مهم مفید و ذقیمت پدر را از گوشه و کنار منزل به دست آورده به طبع رسانند.